

بررسی نقش ائتلاف طبقات اجتماعی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران

فرهاد درویشی^۱
ملیحه رمضانی^۲

چکیده: علل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا کنون از زوایای متنوعی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است. یکی از این رویکردها، تبیین انقلاب اسلامی از زاویه جامعه شناختی و تحلیل آن بر اساس چگونگی نقش و کارکرد طبقات اجتماعی است. بر همین اساس برخی از صاحب نظران معتقدند پیروزی انقلاب اسلامی، حاصل ائتلاف طبقات اجتماعی موجود در جامعه آن روز ایران علیه رژیم شاه بوده است. هدف اساسی این مقاله بازخوانی مجدد این گزاره و پی جویی دلایل وقوع ائتلاف مذکور می باشد. در این مقاله طبقات اجتماعی در عصر پهلوی دوم، به طبقات بالا، متوسط و پایین تقسیم شده اند و کوشش می شود تا به این سؤال پاسخ داده شود که چه رابطه ای بین سیاستهای شاه و مخالفت طبقات مختلف جامعه با رژیم وی وجود داشته است.

از نظر نگارندگان برخی سیاستهای اقتصادی و اجتماعی شاه، به ویژه سیاستهای امنیتی سرکوب گرایانه او، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، زمینه و بستر لازم برای نارضایتی طبقات اجتماعی مختلف جامعه را فراهم کرد، در نهایت این طبقات، با پذیرش رهبری امام خمینی و در ائتلاف با یکدیگر، تنها طریق تحقق خواسته ها و مطالبات اجتماعی و اقتصادی خویش را در براندازی رژیم شاه جستجو می کردند.

کلیدواژه ها: طبقه اجتماعی، طبقه متوسط، انقلاب، انقلاب سفید، انقلاب اسلامی.

۱. استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره).

e-mail: f-darvishi@ikiu.ac.ir

۲. محقق و نویسنده.

e-mail: ramezani_965@yahoo.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۳۰ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۸/۵/۹ مورد تأیید قرار گرفت.

مقدمه

شناسایی و درک دو متغیر طبقات اجتماعی و ساخت قدرت سیاسی و چگونگی روابط بین آنها از جایگاه خاصی در فهم بهتر حیات سیاسی جوامع برخوردارند. چگونگی رابطه میان جامعه و دولت به میزان فراوانی به ریشه‌های اجتماعی توزیع قدرت سیاسی و نقش طبقات اجتماعی در ساخت قدرت سیاسی بستگی دارد. اگر این رابطه مسالمت آمیز باشد، وضعیت سیاسی جامعه آرام و با ثبات خواهد بود ولی اگر رابطه این دو متغیر خشونت آمیز و با تنش همراه باشد، جامعه از ثبات و آرامش لازم برخوردار نخواهد بود و همواره چالش و درگیری در صحنه سیاسی - اجتماعی آن به چشم می‌خورد (عیوضی ۱۳۸۰: ۷).

صاحب‌نظران مبتنی بر رویکردهای مختلف روان‌شناسی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در زمینه جامعه و سیاست، تاکنون نظریات متفاوتی را درباره پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم پهلوی بیان کرده‌اند. یکی از جنبه‌هایی که به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی کمتر از آن زاویه مورد مطالعه واقع شده، چگونگی رابطه دو متغیر طبقات اجتماعی و ساخت قدرت سیاسی است. این مقاله با تأکید بر عدم امکان فهم دقیق و واقعی پدیده شگرفی همچون انقلاب اسلامی ایران تنها از منظر یک عامل یا علت، می‌کوشد تا از طریق آگاهی نسبت به چگونگی رابطه بین دولت و طبقات اجتماعی در عصر پهلوی دوم، به تبیین انقلاب اسلامی از این منظر بپردازد.

در عصر پهلوی دوم، رابطه بین دولت و طبقات گوناگون جامعه، دارای ویژگی‌هایی بود که کم و بیش، زمینه را برای مخالفت طبقات گوناگون جامعه فراهم ساخته و موجی از نارضایتیها را علیه رژیم حاکم به وجود آورد. شاه که در ابتدای به قدرت رسیدن فاقد اقتدار لازم بود، به فضای باز سیاسی کشور ناشی از تحولات پس از شهریور بیست تن داد، ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با تحکیم پایه‌های قدرت خود و جلب حمایت کشورهای خارجی (امریکا، انگلستان)، سیاستهایی را در جامعه اعمال کرد که در نقش و میزان فعالیت طبقات اجتماعی جامعه و چگونگی نگرش آنان به ساخت سیاسی حاکم، تغییرات اساسی به وجود آورد.

در پاسخ به این سوال که بین سیاستهای شاه و مواضع طبقات مختلف جامعه نسبت به رژیم وی، چه ارتباطی وجود داشته است؟ این فرضیه در مقاله حاضر مطرح شده است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به دلیل احساس بی‌نیازی شاه از حمایت طبقات مختلف جامعه و به کار بردن سیاست سرکوب و اختناق علیه آنها، نارضایتیها و مخالفت‌های طبقات مختلف (خصوصاً

طبقات متوسط و پایین جامعه) با رژیم افزایش یافته و منجر به ائتلاف آنان علیه شاه شد. برای محک فرضیه ذکر شده، مقاله حاضر در سه بخش سازماندهی شده است: در بخش اول، به شرایط و موقعیت طبقات اجتماعی ایران در عصر پهلوی دوم پرداخته می‌شود. بخش دوم، سیاستهای رژیم شاه در قبال طبقات اجتماعی بررسی می‌شود و سرانجام رابطه بین سیاستهای شاه و مخالفت طبقات با رژیم وی در بخش سوم واکاوی خواهد شد.

۱) آرایش و شرایط طبقات اجتماعی ایران در عصر پهلوی دوم

در این بخش ابتدا تعریفی از طبقه اجتماعی مطرح می‌شود و سپس با ارائه الگوی مناسب برای تقسیم بندی ساخت طبقاتی ایران در عصر پهلوی دوم، وضعیت طبقات در این عصر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تعریف طبقه اجتماعی

افراد از لحاظ حرفه، احراز حیثیت، نفوذ، قدرت و موقعیت اجتماعی از یکدیگر متمایز می‌شوند و در سازمانها و فعالیتهای گروهی کارکردهای گوناگونی را به ظهور می‌رسانند. بروز این کارکردها موقعیت اجتماعی افراد را تعیین می‌کند و بر اساس تمایز نقشها و کارکردهای اجتماعی، تفکیک اجتماعی صورت می‌پذیرد. قشربندی اجتماعی نوعی ویژه از تفکیک اجتماعی به شمار می‌رود. طبقه یکی از انواع قشربندی اجتماعی است (ادیبی ۱۳۵۴: ۴).

طبقه برای اولین بار در قرن ۱۹ توسط آدام اسمیت در کتاب *ثروت ملل* به کار برده شد. با ظهور کارل مارکس طبقه معنای ویژه‌ای پیدا کرد. از نظر مارکس طبقات نیروهای تاریخی پویایی هستند که با منازعات خود تاریخ را به پیش می‌برند. معیار تقسیم طبقات اجتماعی نه میزان درآمد یا شیوه توزیع و مصرف، بلکه رابطه با وسایل تولید است. مالکیت و وسایل تولید معیار اصلی تمییز طبقات اجتماعی است (رهبری ۱۳۸۴: ۱۴). طبقه‌ای که ابزار تولید را در تملک و کنترل خود دارد طبقه حاکم نامیده می‌شود. طبقه حاکم در رأس سلسله مراتب اقتصادی، سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی جامعه قرار دارد. از این رو مهمترین ابزار تسلط، یعنی ابزار سلطه سیاسی، را در کنترل خویش دارد که این ابزار عبارتند از: قانون، نیروی نظامی، اجرایی، ابزار تبلیغ و اقناع فکری (لازوک ۱۳۶۵: ۱۰۷۲).

برخلاف نظر مارکس، ماکس وبر، طبقه را تنها واحد تقسیم بندی جامعه نمی‌داند. به نظر او جامعه از سه جهت اساسی، یعنی از حیث قدرت اقتصادی (طبقه)، منزلت اجتماعی (شأن) و قدرت سیاسی (حزب) تقسیم بندی می‌شود. طبقه اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای از افراد است که فرصتهای مشترکی در روابط بازاری دارند؛ یعنی از دیدگاه خرید، درآمد و مصرف وضعیت مشابهی دارند. طبقه صرفاً اقتصادی است و نیروهای اقتصادی را در برمی‌گیرد، منزلت و شأن، قشربندی اجتماعی غیر اقتصادی و غیرمادی است، مثل روشنفکران و روحانیون؛ حزب نیز به عنوان خانه قدرت بر اساس علایق سیاسی سازمان می‌یابد (شیخاوندی ۱۳۷۴: ۳۱-۲۲). زندگی سیاسی و حزبی لزوماً رابطه‌ای با طبقات و منزلتهای اجتماعی ندارد و این اختلاف مهمی است که میان نظرات مارکس و وبر وجود دارد (رهبری ۱۳۸۴: ۱۵).

الگوی برای توضیح ساختار طبقاتی در ایران

در جامعه‌شناسی ایران، مطالعه نیروهای اجتماعی و صف بندیهای سیاسی، تنها براساس الگو و نظریه مارکسیستی کارساز نیست. برای مثال، طبقه متوسط جدید را نمی‌توان بر پایه خاستگاه اقتصادی تعریف و تبیین کرد. اعضای این طبقه دارای منزلت و موقعیت‌های اجتماعی متعددی هستند که صرفاً بر شرایط اقتصادی آنها دلالت ندارد، بلکه موقعیت شغلی، فرهنگی و اداری در کنار موقعیت اقتصادی، وجه مشخصه طبقه متوسط جدید است (عراقی ۱۳۸۷: ۲). علاوه بر آن، بر اساس نظریه مارکسیستی، طبقات موجود در جامعه به طبقات بالا و پایین تقسیم می‌شوند با توجه به وجود طبقه متوسط نمی‌توان صرفاً از الگوی مارکسیستی استفاده کرد. برخی دیگر از گروههای موجود در جامعه، مثل روحانیون، نیز دارای شأن و منزلت اجتماعی هستند که بر همین اساس نگارندگان روحانیون را به عنوان طبقه در نظر نگرفته‌اند.

در این مقاله با استفاده از دیدگاه مارکس و وبر طبقات و نیروهای موجود در جامعه ایران را به سه دسته: طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پایین تقسیم شده‌اند.

الف) طبقه بالا (سرمایه‌داری وابسته به دولت)

زمانی که تمام کشورهای اروپایی، گذار جامعه از نظام ارباب - رعیتی به سرمایه‌داری را تجربه می‌کردند، در ایران قبل از پهلوی، با اعطای امتیازات بی‌شمار از جمله نفت به بیگانگان، ضربات

جبران ناپذیری بر ساخت اقتصادی کشور وارد آمد. در واقع، دولتهای قاجار زمینه فعالیت سرمایه داخلی را از بین برده و زمینه را برای فعالیت بورژوازی وابسته به اقتصاد جهانی فراهم آوردند. به گونه‌ای که ایران از لحاظ ساختاری به کشوری عقب مانده تبدیل شده بود. در دوران پهلوی نیز تغییر چشمگیری در ساخت بورژوازی ایران به وجود نیامد.

در دوره پهلوی دوم، مناسبات سرمایه‌داری ایران تحت تأثیر دو عامل مهم و عمده قرار داشت: (۱) سیاست سرمایه‌داری جهانی و تحمیل و القای سرمایه‌داری وابسته و (۲) ساخت نئوپاتریمونیا ل قدرت که خواهان تمرکزگرایی در همه ابعاد سیاسی و اقتصادی بود. عملکرد دولت محمد رضا شاه با توجه به دو عامل فوق باعث شد که تمامی تصمیمات در خارج از چهارچوب داخلی، یعنی با توجه به نیازهای سرمایه‌داری جهانی و نه در چهارچوب محیط اقتصادی داخلی جریان یابد (عیوضی ۱۳۸۰: ۱۱۲).

در این دوره، بورژوازی بزرگ وابسته به تدریج جایگزین طبقه زمیندار شد و به مثابه عمده‌ترین طبقه حاکم مهم‌ترین منابع لازم را در اختیار داشت. به گونه‌ای که در سال ۱۳۵۳، ۴۵ خانواده بزرگ ۸۵ درصد شرکتهایی را که سود ناخالص آن به بیش از ۱۰۰ میلیون می‌رسید در کنترل داشتند. در سال ۱۳۵۷، یعنی ۴ سال بعد، شمار بورژوازی بزرگ ایران به ۱۵۰ خانواده افزایش یافت که ۶۷ درصد تمامی صنایع و مؤسسات را در کنترل داشتند (هالیدی ۱۳۵۸: ۶۱-۶۰).

در ۱۵ سال آخر سلطنت محمد رضا شاه، بورژوازی صنعتی در ایران شکل گرفت. یکی از دلایل رشد اقتصادی و گسترش قدرت بورژوازی مدرن و صنعتی در دهه ۴۰ و ۵۰، افزایش بهای نفت بود (رهبری ۱۳۸۴: ۲۱۸). سهم نفت در تولید ناخالص ملی از حدود ۱۱ درصد در سال ۱۳۳۸، به بیش از ۲۲ درصد در سال ۱۳۵۱ و به ۴۶.۵ درصد در سال ۱۳۵۳ افزایش پیدا کرد؛ یعنی درآمد نفت حدود ۴۳ برابر افزایش یافت که خود در جهت رشد بورژوازی نقش مهمی داشت (سوداگر ۱۳۶۹: ۵۵۰). علاوه بر آن، رژیم با اعطای کمکهای مالیاتی، تعرفه‌ای و گمرکی، از بورژوازی صنعتی در مقابل بورژوازی تجاری حمایت می‌کرد. رژیم سرمایه‌داران را تشویق می‌کرد در حوزه‌های مورد علاقه حکومت سرمایه‌گذاری کنند. خانواده سلطنتی خود به عنوان یکی از سرمایه‌داران عمده، صاحب داراییهای تجاری و صنعتی زیادی بود و در تمامی مؤسسات و شرکتها و کارخانه‌ها سهامدار بودند. بنیاد پهلوی، یکی از مؤسساتی بود که در خدمت پهلوی قرار

داشت و نقش عمده‌ای در تأمین درآمد و مال اندوزی خاندان پهلوی برعهده داشت (رهبری ۱۳۸۴: ۲۲۱).

علاوه بر آن، بورژوازی بزرگ بدون مساعدت دولت نمی‌توانست به سرمایه‌گذارهای کلان اقدام کند. بدین دلیل برای تسریع در میزان سود خود به شریک کردن اعضای خانواده سلطنتی در معاملات و مراودات تجاری و سرمایه‌ای خود مبادرت می‌کرد (ازغندی ۱۳۸۲: ۱۲۹-۱۲۸). بنابراین تحت رژیم اقتدارگرای شاه، روابط رژیم با سرمایه‌داران، مبتنی بر توزیع منابع از سوی رژیم میان آنها بود. خود سرمایه‌داران نیز دائماً در فکر نفوذ هر چه بیشتر در میان طبقه حاکم بودند تا از این طریق سود بیشتری را عاید خویش سازند (رهبری ۱۳۸۴: ۲۲۱).

ب) طبقه متوسط^۱

طبقه متوسط چه در بحثهای تاریخی جامعه‌شناختی و چه در بحثهای اقتصادی به دو معنا به کار می‌رود: یکی به معنای خرده بورژوازی که مارکسیستها به کار می‌برند، یعنی طبقه‌ای که با ظهور وجه تولید سرمایه‌داری ایجاد شده و کم کم به دو گروه تجزیه می‌شود: گروه اصلی به سمت طبقه کارگر و تعداد اندکی به سمت طبقه بورژوازی سرمایه‌داری حرکت می‌کنند. دیگری به معنای غیر مارکسیستی است. در معنای غیر مارکسیستی یا اقتصاد آزاد یا لیبرال، طبقه متوسط به این معنا است که با رشد سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد، یک طبقه نسبتاً مرفه که اکثریت آحاد جامعه را دربرمی‌گیرد، ایجاد می‌شود. این تصویری است که دو توکویل در مورد طبقه متوسط داشت. او می‌گفت با توسعه اقتصادی و پیشرفت جامعه به طور قطع، یک طبقه متوسط ایجاد می‌شود. بزرگ شدن طبقه متوسط سبب کاهش نابرابری در توزیع درآمد می‌شود. هرچه طبقه متوسط بزرگ‌تر باشد مشارکت مردم در امور سیاسی بیشتر می‌شود. به لحاظ اقتصادی نیز در بحث اقتصادی توسعه می‌توان گفت، زمانی که تولید ثروت در جامعه زیاد می‌شود ناگزیر طبقه مصرف‌کننده ثروت هم به وجود می‌آید. برخی از ویژگیهای طبقه متوسط عبارتند از:

(۱) درآمد نسبتاً بالا یا متوسط؛

(۲) باسواد بودن؛

1. medium class

(۳) رفتار منطبق با منطق اقتصادی؛

(۴) وضعیت تحصیلی و اجتماعی خوب؛

(۵) کسب فرهنگ شهر نشینی (غنی‌نژاد ۱۳۸۷: ۱).

با توجه به ویژگی‌های فوق، طبقه متوسط ایران طی سالهای حکومت پهلوی دوم را می‌توان به دو دسته طبقه متوسط سنتی و جدید به شرح ذیل برشمرد:

الف) طبقه متوسط سنتی: پس از فرار و تبعید رضاشاه با توجه به فضای باز سیاسی که در کشور ایجاد شده بود، تمام گروهها و تشکلهای موجود در جامعه به سازماندهی خود پرداختند. بازار نیز در این سالها از آن جایی که در دوران سلطنت رضا شاه، مانند سایر گروهها از سوی رژیم کنترل می‌شد، به فعالیت در زمینه مسائل گوناگون جامعه پرداخت و حتی تشکلهایی را به وجود آورد. از جمله تشکلهای بازار را می‌توان فداییان اسلام دانست که با ترور کسروی اعلام موجودیت کرد. فداییان اسلام در حقیقت تشکیلاتی بود که بدنه اصلی‌اش از بازاریان تشکیل می‌شد. برخی فعالیت بازار از آغاز تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی را به دو دوره تقسیم کرده‌اند:

(۱) دوره اول دورانی است که بازار به عنوان یک رکن قدرت مطرح است. این دوره از صفویه شروع شد و تا مشروطیت ادامه یافت.

(۲) دوره دوم جنگ قدرت است. دوره‌ای است که بازار با قدرت سیاسی درگیر است و این

دوره تا انقلاب اسلامی ادامه دارد (توکل ۱۳۸۸: ۲).

با آغاز دوره جنگ قدرت، بازار از یک نیروی اقتصادی و اجتماعی، به یک نیروی سیاسی - اجتماعی تبدیل شد و روز به روز حضور و قدرت خود را در عرصه اقتصاد از دست داد. در دوره پهلوی دوم با چرخش حکومت به سمت غرب و افزایش درآمد نفت، حکومت قوی‌تر و بازار محدودتر شد. گفتنی است که تحت تأثیر این فشارها و بعدها قضیه انقلاب سفید، بخشی از بازار هم استحاله شد، ولی در عین حال که قدرت اقتصادی خود را از دست می‌داد، حضور سیاسی و اجتماعی فعال‌تری پیدا می‌کرد. چنانچه پیش از مشروطیت، بازار حضور سیاسی چندانی نداشت؛ زیرا خود بخشی از حاکمیت و ساخت قدرت بود. ولی هر چه از حاکمیت بیرون رانده شد، این نقش سیاسی پررنگ‌تر شد (توکل ۱۳۸۸: ۵).

چند عامل در تشکل و نظم بازار همواره مؤثر بوده است:

۱) روابط صنفی بازار: بخشی از تشکل و ارتباطات درون بازار از صنف و روابط صنفی سرچشمه می‌گرفت.

۲) هیأت‌های مذهبی: هیأت‌های مذهبی در بازار ریشه دارند. عامل دور هم جمع شدن، ارتباطات قوی، اتحاد و تأثیرگذاری و حل بسیاری از مسائل و مشکلات همین هیأت‌ها هستند که همواره ارتباط بسیار زیادی بین بازار و هیأت‌ها وجود داشته است.

۳) مراجع تقلید: عامل دیگر تشکل بازار مراجع تقلید بود. تجار و بازاریان همواره سعی می‌کردند تا ارتباط نزدیکی با مراجع داشته باشند، چون این نوع ارتباط برای آنان امنیت ایجاد می‌کرد.

۴) امور خیریه و عام المنفعه: از دیگر تشکلهای بازار می‌توان به نهادهای اجتماعی و عام المنفعه (صندوقهای خیریه و قرض الحسنه) اشاره کرد (توکل ۱۳۸۸: ۸).

در دوران پهلوی دوم، به رغم توانایی گسترده مالی دولت، بازاریان بنا به دلایل ذیل توانستند استقلال خود را در برابر دولت پهلوی حفظ کنند:

۱) بازار با بیش از ۲۵۰ هزار مغازه و حجره، ۲/۳ دادوستد خرده فروشی، ۳/۴ تجارت عمده فروشی و ۵۰ درصد تولید صنایع دستی را در اختیار داشت.

۲) دامنه نفوذ بازار و بازاریان، حتی مناطق وسیع خارج از بازار، مناطق غیرشهری، روستاها و مراکز کوچک تجاری را از بابت تأمین نیازمندیهای آنان در بر می‌گرفت.

۳) بازاریان علاوه بر نفوذی که بر کارگران خود داشتند، بر هزاران دست فروش، دلال و خرده فروشیهای کوچک نیز نفوذ داشتند (ازغندی ۱۳۸۴: ۱۵۰).

ب) طبقه متوسط جدید^۱: اصطلاح طبقه متوسط جدید نخستین بار، توسط امیل لدرر، جامعه‌شناس آلمانی، به کار رفت. وی مهم‌ترین ویژگی این طبقه را در شیوه زندگی و حقوق اعضای طبقه می‌دید. سی رایت میلز^۲ هم در اثر خود به نام *white collar* طبقه متوسط جدید را کارکنان اداری و دفتری می‌داند. وی معتقد است این طبقه، یا حامی طبقه حاکم می‌شود یا به یاری توده مردم برمی‌خیزد. در تعیین طبقه متوسط، ملاکهای مختلفی چون: میزان تحصیل، شیوه

1. new medium class

2. Si Rite Milse

زندگی، شغل، شرایط سکونت، آگاهی طبقاتی، منزلت و موقعیت اجتماعی در نظر گرفته شده است (عراقی ۱۳۸۷: ۲).

طبقه متوسط جدید در ایران از زمان رضا شاه شکل گرفت. شکل‌گیری ارتش نوین و یک نظام اداری متمرکز از جمله عوامل بنیادی بود که به عنوان پایه‌های اصلی طبقه متوسط جدید در ایران به شمار می‌رفت. در امتداد توسعه کمی و کیفی ارتش، شکل‌گیری یک نظام اداری متمرکز نیز پی‌ریزی شد. در زمان محمدرضا شاه حرفه‌مندان، کارمندان دولت، کارکنان اداری، دانشجویان دانشگاهی و هنرمندان، اعضای طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دادند (عیوضی ۱۳۸۰: ۲۰-۱۱۹).

افزایش جمعیت، گسترش شهرها، وجود منابع عظیم نفتی و سایر منابع خدادادی و نیاز نظام سیاسی به افراد با تجربه اداری، در عمل موجب قدرت گرفتن دیوان‌سالاری دولتی شد. در سالهای سلطنت پهلوی دوم، تعداد کارکنان دولتی رشد پیدا کرد به نحوی که تعداد آنان از ۲۵۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ به ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۵۶ رسید. پس از طرح و اجرای اصلاحات ارضی، دولت برای به دست آوردن پایگاه اجتماعی و تحقق برنامه‌های نوسازی صنعتی و اجتماعی خود احتیاج بیشتری به کارکنان پیدا کرد به نحوی که تعداد وزارتخانه‌ها در آخرین کابینه هویدا به بیش از ۲ برابر زمان روی کار آمدن پهلوی دوم، یعنی ۲۲ وزارتخانه رسید (ازغندی ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۳۵).

سال ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ مصادف است با شکوفایی، رشد و گسترش طبقه متوسط جدید. مهم‌ترین عواملی که موجب گسترش طبقه متوسط جدید شدند عبارت بودند از:

الف) رشد جمعیت شهرنشین: جمعیت کشور در سال ۱۳۲۰ بالغ بر ۱۲/۸۳۰/۰۰۰ نفر بود. از این تعداد ۲۹/۴ درصد شهرنشین و ۷۰/۶ درصد روستائین بودند. جمعیت کشور در سال ۱۳۳۵ به ۱۸/۹۵۰/۰۰۰ نفر، در سال ۱۳۴۵ به ۲۵/۷۸۰/۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۵ بالغ بر ۳۲/۷۰۰/۰۰۰ نفر بود که از این تعداد اخیر، ۴۸ درصد شهرنشین و ۵۲ درصد روستائین بودند. بعد از اصلاحات ارضی، شاهد افزایش جمعیت شهری نیز هستیم. در سال ۱۳۴۵ جمعاً ۲۶۳ شهر که جمعیتی حدود ۹/۷۶۰/۰۰۰ نفر را در خود جای دادند، وجود داشت. در سال ۱۳۵۵ تعداد شهرهای ایران مجموعاً ۳۷۳ شهر با جمعیتی حدود ۱۵/۸۵۰/۰۰۰ نفر بود.

ب) گسترش مراکز آموزش عالی: همراه با رشد و توسعه مراکز شهری، اداری، اقتصادی و مؤسسات علمی و آموزشی، تعداد دانشگاهها نیز در این دوره رشد پیدا کرد. تعداد دانشگاهها از ۷

واحد در سال ۱۳۴۳ به ۲۶ واحد در سال ۱۳۵۷ افزایش یافت. تعداد دانشجویان از ۱۳۰۰ نفر در سال ۱۳۱۴ به بیش از ۲۴ هزار نفر در سال ۱۳۴۱ و ۶۷ هزار نفر در سال ۱۳۴۶ و ۱۵۴/۲۱۵ نفر در سال ۱۳۵۷ رسید.

ج) افزایش سواد: میزان باسوادی کشور به مثابه یکی از پارامترهای افزایش اهمیت کمی و کیفی طبقه متوسط جدید نیز، در این سالها رو به افزایش بوده است. به نحوی که میزان باسوادی در کل کشور در سال ۱۳۳۵ به رقمی معادل ۱۵/۴ درصد می‌رسد. از این تعداد جمعیت شهر نشین ۳۴/۳ درصد و جمعیت روستایی ۶/۱ درصد با سواد بودند ولی در سال ۱۳۵۵ از کل جمعیت ۳۲/۷۰۰/۰۰۰ نفری ایران ۴۶/۵ درصد آنان با سواد بودند، یعنی معادل نصف جمعیت ایران. در مجموع میزان با سوادی از سالهای ۵۵-۱۳۳۵ به میزان ۳ برابر افزایش یافت (ازغندی ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۲۴).

د) افزایش تعداد کارمندان دولتی: در سالهای سلطنت پهلوی دوم ما شاهد افزایش تعداد کارمندان دولتی هستیم. در سال ۱۳۳۵ حدود ۲۴۰۰۰۰ کارمند اداری، فنی و دفتری وجود داشت که در سال ۱۳۵۵ به حدود یک میلیون نفر می‌رسید که از این تعداد ۲/۳ در ادارات دولتی مشغول به کار بودند. به طوری که در زمان سلطنت ۳۷ ساله پهلوی دوم طبقه متوسط از ۵/۱ درصد به ۱۲/۸ درصد کل جمعیت کشور افزایش یافت (اشرف ۱۳۷۲: ۷۰).

می‌توان گفت، در طی سلطنت محمد رضا شاه، با توجه به اجرای برنامه نوسازی شاه، طبقه متوسط جدید گسترش یافت که خواهان ایفای نقش بیشتر در امور و عرصه‌های سیاسی بودند.

۳) طبقات پایین

در دوران سلطنت پهلوی دوم دهقانان، کارگران و مهاجران روستایی، طبقات پایین جامعه محسوب می‌شدند که تحت کنترل و تسلط دولت قرار داشتند. نظام ارباب رعیتی از جمله نظامهایی است که در طول تاریخ ایران همواره وجود داشته است. مشخصه اصلی این نظام، عوارض مالکانه بود، بدین ترتیب که محصول بر مبنای قاعده‌ای کلی براساس عوامل پنج گانه تولید: نیروی کار، زمین، آب، گاو و بذر بین مالک تقسیم می‌شد و دهقانان نیز به دلیل دارا بودن تنها یکی از موارد، همواره از سوی بزرگ مالکان استثمار می‌شدند (ازغندی ۱۳۸۲: ۸۶).

در دهه ۴۰ ما شاهد اجرای اصلاحات ارضی از سوی رژیم در ایران هستیم که تحولاتی را در وضعیت دهقانان به وجود آورد. در نتیجه اصلاحات ارضی، یک طبقه متوسط روستایی که

تعدادشان اندک بود به وجود آمد، ولی اکثریت عظیم روستاییان جزء دهقانان کم زمین یا کارگران مزد بگیر روستا باقی ماندند. دهقانان آن چنان به دستگاه حکومتی و زمینداران وابسته شدند که توانایی انجام عمل سیاسی مستقل را نداشتند.

در طول ۳۷ سال سلطنت محمد رضا شاه، تعداد کارگران به ۵ برابر افزایش یافت و به ۱ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر رسید. یعنی در سال ۱۳۴۲ از کل نیروی کار کشور تعداد کارگران شهری - صنعتی از ۲۰/۶ درصد و بخش خدمات از ۲۳/۸ درصد به ترتیب در سال ۱۳۵۶ به ۳۳/۲ درصد و ۳۴ درصد رسید. دستمزد کارگران با رونق و رکود فروش نفت و درآمدهای حاصله از آن همراه بود. به اقتضای افزایش مستمر درآمد دولت از فروش نفت، دستمزد کارگران شهری بین ۳۰ تا ۵۰ درصد و کارگران روستایی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد افزایش یافت. ولی به رغم بهبود یافتن سطح زندگی طبقه کارگر - ناشی از کمکهای مختلف دولت - افزایش دستمزدها هیچ هماهنگی با قدرت خرید آنان نداشت. اکثر مزدبگیران ایران با مخارج روز افزون مسکن و دیگر خدمات روبه‌رو بودند و شکاف میان کارگران ماهر و غیر ماهر وسیع‌تر شده بود. حتی کارگرانی که دستمزدهای واقعی آنان بالا رفته بود باز تحت تأثیر تورم کلی شهرها قرار گرفته بودند (ازغندی ۱۳۸۲: ۱۴۵-۱۴۳).

در مجموع می‌توان گفت، طبقه بالا در عصر پهلوی دوم دارای ماهیتی وابسته و بیشتر در راستای منافع رژیم حاکم بود. طبقه متوسط نیز با توجه به سیاست نوسازی شاه، همواره در حال افزایش بوده و خواستار دخالت و مشارکت در امور بود. طبقات پایین هم، تحت تأثیر سیاستهای رژیم قرار داشته تا آن جایی که بعد از اصلاحات ارضی در وضعیت آنان تغییر به وجود آمد. به طور کلی، طبقات عصر پهلوی دوم تحت تأثیر سیاستهای رژیم قرار داشت و استقلال چندانی از خود نداشت.

۲) سیاستهای رژیم در قبال طبقات اجتماعی

با اشغال نظامی ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضاشاه از قدرت، دوره جدیدی در سیاست و حکومت ایران با روی کار آمدن محمدرضاشاه آغاز شد که تا زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. محمدرضاشاه در ۳۷ سال سلطنت خود، سیاستهای گوناگونی را علیه طبقات و گروههای موجود در جامعه اتخاذ کرد که منجر به نارضایتی آنان و

وقوع انقلاب اسلامی ایران شد. دوران ۳۷ ساله سلطنت محمدرضا شاه را می‌توان به چهار مقطع زمانی تقسیم کرد: ۱) ۱۳۳۲-۱۳۲۰ (فضای شبه دموکراسی)؛ ۲) ۱۳۴۲-۱۳۳۲ (سرکوب نیروها و طبقات)؛ ۳) ۱۳۵۶-۱۳۴۲ (انقلاب سفید و ضرورت توجه به نیروها و طبقات) و ۴) ۱۳۵۷-۱۳۵۶ (فضای باز سیاسی - سقوط رژیم شاه) در ادامه هر یک از این مقاطع به اجمال مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

الف) مقطع ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰

حکومت خودکامه رضاشاه در نتیجه اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ شمسی به پایان رسید. پایان دیکتاتوری و استبداد ۱۶ ساله رضاشاه، شرایطی را در کشور ایجاد کرد که منجر به استقرار روشهای پارلمانی در به کارگیری قدرت سیاسی شد و گروهها و طبقات جامعه شروع به فعالیت در زمینه‌های مختلف کردند. در مورد علل پیدایش شرایط فوق می‌توان به عواملی از قبیل: پایان تمرکز مطلق سیاسی در دست شاه، اشغال ایران از طرف متفقین، جوانی ویسی تجربگی شاه، محرومیت او از یک پایگاه محکم حکومتی و... اشاره کرد (عیوضی ۱۳۸۵: ۳۷).

در ۱۲ سال اول سلطنت محمدرضا شاه، به دلیل بی‌ثباتی داخلی و ضعف دولت مرکزی و همچنین کشاکش بین قدرتهای بزرگ در سطح بین‌المللی، سیاست اقتصادی و اجتماعی مشخصی از سوی رژیم حاکم تعقیب نمی‌شد. البته در سطح جامعه دو جریان که به نوعی طبقات متوسط سنتی و جدید را نمایندگی می‌کرد، فعال بود. از یک سو بورژوازی ملی به رهبری دکتر مصدق می‌کوشید تا از طریق ملی کردن نفت و کسب قدرت سیاسی، به شکل دهی ساخت سیاسی دمکراتیک و ساخت اقتصادی بورژوازی در جامعه بپردازد. از سوی دیگر، طبقه متوسط سنتی به رهبری روحانیت و دنباله روی بازار نیز در این سالها می‌کوشید تا نقش مؤثرتری را در سیاست و اقتصاد ایران ایفا کند. گروه فداییان اسلام یکی از تشکلهای اصلی و فعال این جریان در آن سالها بود. بدنه اصلی فداییان اسلام را بازاریان تشکیل می‌دادند. بازار در جریان نهضت ملی شدن نفت هم حضور فعالی داشت، به نوشته همایون کاتوزیان بخش اعظم هزینه‌های ملی کردن صنعت نفت را بازارهای تهران، اصفهان و مشهد تأمین کردند. (کاتوزیان ۱۳۷۱: ۱۴۶).

درباره دلایل حمایت بازار از نهضت ملی شدن نفت نظرات متفاوتی مطرح شده است. برخی دلیل اصلی آن را مخالفت بازار با تسلط بیگانگان و طبیعتاً کم‌رنگ شدن نقش خود در اقتصاد

ایران می‌دانند و البته برخی دیگر بر پیوند و ارتباط نزدیک بازار بر روحانیت تأکید دارند و اینکه سهم و نقش روحانیت در رهبری نهضت ملی، راهنمای عمل آنان در حمایت از آن نهضت بوده است.

سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با شکوفایی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی طبقه متوسط جدید به‌ویژه روشنفکران مصادف بود. در طی این سالها گروه دولتی این طبقه وضع نسبتاً مناسبی داشتند، چرا که بخش قابل توجهی از درآمدهای نفتی به آنها اختصاص داده شده بود. حکومت، گروه دولتی طبقه متوسط را پایگاه و اهرم سیاسی خود می‌دانست و برای حفظ روابط فرهنگی با آنها می‌کوشید. سایر اعضای طبقه متوسط هم که در مشاغل غیردولتی بودند تا اندازه زیادی از درآمدهای حاصل از نفت بهره‌مند می‌شدند (عیوضی ۱۳۸۰: ۱۱۹).

در مجموع می‌توان گفت در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ به دلیل عدم قدرت شاه و فضای سیاسی نسبتاً باز جامعه، امکان فعالیت برای طبقات مختلف جامعه (خصوصاً متوسط و پایین) وجود داشت و رژیم نیز سیاست جدی و فعالی را علیه آنان اعمال نکرد تا اینکه با وقوع کودتا و افزایش قدرت شاه در این روند تغییراتی جدی به وجود آمد.

ب) مقطع ۱۳۴۲ - ۱۳۳۲

از اوایل دهه ۱۳۳۰، بعد از یک دوره ۱۰ ساله آزادی‌های نسبی، رژیم در صدد تحکیم پایه‌های حکومت خود برآمد. شاه در سال ۱۳۲۸ با تغییر قانون اساسی و همچنین با تقویت ارتش و تثبیت فرماندهی خویش، تلاشهایی را برای احیای قدرت مطلقه خود انجام داد، اما دوره نخست وزیری مصدق، وقفه‌ای در این روند به وجود آورد. زمانی که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وقوع پیوست، بنیاد حکومت دوباره بر پایه ارتش و دیوانسالاری قرار گرفت و با سرکوب نهادهای مردم‌سالار و از کار انداختن ارکان نظام سیاسی کشور، نظیر پارلمان و قوه مجریه و تبدیل آنها به ابزار صرف قدرت فردی، دوره دیگری از استبداد حکومتی که شامل سرکوب و اختناق گروهها و طبقات بود، آغاز شد (عیوضی ۱۳۸۵: ۸۵).

در طی سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۳۲ اگر چه با سلطه دربار و ارتش بر صحنه زندگی سیاسی از نفوذ طبقات سرمایه‌دار کاسته شد، اما قدرت اقتصادی آن طبقات رو به افزایش بود. سرمایه‌گذاری خصوصی در این دوران هر ساله ۲۰ درصد افزایش می‌یافت. رشد طبقه سرمایه‌دار تجاری از اوایل

دهه ۱۳۴۰ به بعد با اتخاذ سیاست اصلاحات اقتصادی و تأکید بر بخش صنعتی با محدودیتهایی مواجه شد. از طرف دیگر شاه و خانواده پهلوی خود از سرمایه‌داران عمده بودند و بنیاد پهلوی هم به صورت یکی از نهادهای وابسته به دربار و شاه محسوب می‌شد که نقش عمده‌ای در مال‌اندوزی خانواده پهلوی داشت. به همین دلیل سرمایه‌داری مجبور بود برای تسریع در سوداندوزی خود، آنان را در فعالیتهای اقتصادی خود شریک کند، بنابراین نوعی سرمایه‌داری وابسته به دولت شکل گرفت.

در مورد بازار نیز می‌توان گفت، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اوایل دهه ۱۳۴۰ دولت در برخورد با بازار به استثنای چند مورد - اعتراض نسبت به عقد قرارداد فروش نفت و گاز (کنسرسیوم) - جانب احتیاط را در پیش گرفت و سعی می‌کرد از رویارویی مستقیم نظامی بپرهیزد (هالیدی ۱۳۵۸: ۳۲۱).

علاوه بر آن دولت پهلوی پس از کودتا درصد درآمد تا از رشد طبقه متوسط جدید کنترل سیاسی شدید به عمل آورد. در این جهت، فعالیت اکثر روشنفکران ممنوع شد و شمار زیادی از نویسندگان، استادان، و کلا، پزشکان و ... به مخالفت با رژیم پرداختند. از آنجایی که طبقه متوسط جدید به آموزش غربی - چه در ایران و چه در خارج - دسترسی داشت، به طور جدی درصد درآمد تا مفاهیم سیاسی غربی از قبیل دموکراسی و ناسیونالیسم را در در خود جذب کند و خواهان کاهش دخالت خارجی شود (عیوضی ۱۳۸۰: ۱۲۰).

روند سرکوب و نظارت بر فعالیت گروهها و طبقات مختلف جامعه از سوی رژیم حاکم، تا سال ۱۳۳۹ ادامه یافت. با روی کار آمدن کندی در امریکا در سالهای آغاز دهه ۱۹۶۰، شاه برای انجام یک‌سری اصلاحات و اجرای برخی از برنامه‌های اصلاحی در ایران، تحت فشار قرار گرفت. چون امریکا در این سالها از نخست‌وزیری علی‌امینی حمایت می‌کرد، برای خروج از بحران اقتصادی که در سال ۱۳۳۹ در کشور رخ داده بود، شاه که به حمایت امریکا نیاز داشت، علی‌رغم میل باطنی خویش از نخست‌وزیری علی‌امینی حمایت کرد. امینی برنامه اصلاحات ارضی را در کشور اجرا کرد که یکی از اهداف این برنامه خلع ید و کاهش قدرت مالکان بزرگ و حمایت از طبقات پایین جامعه بود. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ مورد تصویب قرار گرفت. اعلام تصویب این لایحه، به مثابه جرقه‌ای برای مشتعل کردن حرکات انقلابی علیه رژیم بود. روحانیون و در رأس آنها امام خمینی با انتشار اعلامیه‌هایی از گروهها و طبقات گوناگون

خواستند تا به مخالفت با این لایحه پردازند. اقدام شاه برای برگزاری رفراندوم در مورد اصول شش گانه انقلاب سفید نیز موجبات گسترش مخالفتها و ایجاد نارضایتی در اقصای مختلف جامعه را فراهم ساخت تا اینکه سرانجام قیام ۱۵ خرداد به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۴۲ به وقوع پیوست که با سرکوب و تبعید امام به خارج از کشور، رژیم موفق شد تا به طور موقت سلطه خود را بر جامعه تثبیت نماید.

نکته مهم در ارتباط با قیام ۱۵ خرداد و ارتباط آن با مسأله و فرضیه مقاله حاضر این است که علی‌رغم ضعف نسبی رژیم پهلوی در آن سالها، به نظر می‌رسد که یکی از عوامل مهم در به نتیجه نرسیدن قیام مذکور، عدم اتفاق و ائتلاف طبقات مختلف جامعه در آن سالها بوده است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که آن ائتلاف و اتحاد کلمه‌ای که در سالهای منتهی به سقوط رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ بین طبقات و اقشار مختلف جامعه به وجود آمد، به هیچ‌وجه در سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ وجود نداشته است و شاید یکی از دلایل عدم توفیق قیام ۱۵ خرداد در براندازی رژیم در آن سالها همین نکته بوده است.

ج) مقطع ۱۳۵۶ - ۱۳۴۲

پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که نقطه اوج جریانات مخالف بود، رژیم تمام تلاش خود را به کار گرفت تا امکان هرگونه مشارکت سیاسی گروههای گوناگون را سرکوب کند. به عبارت دیگر، سرکوب قیام ۱۵ خرداد، آغازگر شدت عمل رژیم و ارائه چهره دیکتاتوری و استبداد مطلق شاه بود.

متعاقب طرح و اجرای اصلاحات ارضی در جامعه و اعمال سیاستهای عمرانی - اقتصادی جدید توسط دولت و وابستگی مالی آن به محافل قدرتمند بیرونی، اقتصاد و جامعه ایران به تدریج وارد مرحله‌ای از صورت بندی اجتماعی با برتری طبقه سرمایه‌داری مالی و صنعتی گردید. با اصلاحات اقتصادی و حمایت دولت از بخش صنعتی و تولیدی، نیروها و لایه‌های اجتماعی فعال در بازار با تنگناها و محدودیتهای زیادی روبه‌رو شدند. درواقع، سیاست رسمی دستگاه حکومتی در راستای تضعیف بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی سنتی و تشویق و تقویت سرمایه‌داری صنعتی و مالی بود. بدین خاطر بازار و بازاریان به تدریج به دولت تحصیلدار (رانتیر) و اقتصاد جهانی وابسته شدند.

دستگاه حکومتی با تصمیمات و اقدامات سیاسی و مالی تلاش کرد خرده بورژوازی سنتی و ملی را در وضعیتی که قادر به مخالفت و مقاومت نباشد، نگه دارد (کدی ۱۳۶۹: ۳۶۲).

در این سالها، شاه موفق شد تا کنترل خود را بر طبقه متوسط افزایش دهد. توسعه اقتصادی و اجتماعی و گسترش روابط سرمایه‌داری نیاز به مطرح شدن نیروهای جدید را که دارای تحصیلات و قدرت انجام وظیفه بودند و خواستار آزادی سیاسی و مدنی بودند، ضروری می‌کرد. در واقع، نوعی تعارض در کارکرد طبقه متوسط این دوران مشاهده می‌شود. از یک طرف با توجه به نوسازی نیاز به نیروهای جدید تحصیلکرده افزایش یافت، ولی از طرف دیگر، رژیم تمام امکانات نظامی اطلاعاتی و انتظامی خود را به کار می‌گرفت تا مانع از فعالیت این طبقه شود. در واقع، ماهیت اقتدار گرای رژیم شاه امکان انعطاف‌پذیری برای این نیروهای جدید را کاملاً از بین برده بود.

پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که جنگ قدرت اوج گرفت، بازار به سمت رادیکالیزم بیشتر و حمایت از جنبش مسلحانه و برانداز میل پیدا کرد و هریک از دو جریان موجود در بازار (جریان سنتی و ملی مذهبی) تشکل مبارزاتی متناسب را پیدا کردند. جریان سنت گرا بیشتر از مؤتلفه و تشکلهایی نظیر حزب ملل اسلامی حمایت می‌کرد و جریان دیگر پیرامون نهضت آزادی و بعدها سازمان مجاهدین خلق جمع شدند.

مرحوم امام به دلیل معارضه جدی که با حکومت شاه داشت به تدریج در میان بازاریان جاذبه پیدا کرد، این علاقه بیشتر به خاطر معارضه‌ای بود که بازار با حکومت داشت. حتی کسانی که مقلد مراجع دیگر بودند در جریان انقلاب از امام حمایت می‌کردند و در واقع به لحاظ سیاسی از امام پیروی می‌کردند. بخشی از بازاریان، پس از انقلاب تقلیدشان را از مراجع دیگر برداشته و مقلد امام شدند. به عنوان مثال، بیشتر مقلدین آیت‌الله خوانساری و بخشی از مقلدین آیت‌الله شریعتمداری، به لحاظ سیاسی از امام تبعیت می‌کردند و اعلامیه‌های امام را پخش می‌کردند (توکل ۱۳۸۸: ۱۰).

در جریان انقلاب سفید لبه تیز حمله رژیم در برابر بازار قرار گرفته بود. شاه با سیاست اقتصادی که در پیش گرفته بود: اولاً، تولید کشاورزی و سیستم توزیع دادوستد را به هم ریخته بود و ثانیاً، پای سرمایه‌های خارجی را به بازار ایران باز کرده بود. در مجموع می‌توان گفت که رژیم سیاست بازدارنده را در قبال طبقه متوسط اعمال کرده بود (توکل ۱۳۸۸: ۱۲).

از طرف دیگر، اجرای اصلاحات ارضی که با هدف بهبود وضعیت طبقات پایین جامعه صورت گرفته بود در عمل نتوانست به اهداف خود دست یابد، چون ۷۸ درصد روستاییانی که زمین دریافت کرده بودند بدون دریافت وام و کمک از منابع بانکی نمی‌توانستند مخارج خود را تأمین کنند و مجبور شدند زمینهای خود را بفروشند. وضعیت دهقانان کم زمین و کارگران کشاورز پس از اصلاحات ارضی نه تنها بهبود نیافت بلکه به عنوان فقیرترین نیروهای روستایی از گذشته بدتر شد (ازغندی ۱۳۸۲: ۱۴۹).

از نظر جان فوران در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بر تعداد زیاد توده‌های محروم شهری و جمعیت حاشیه‌ای شهر، گروه جدیدی به نام مهاجران روستایی نیز افزوده شد. اینان که در جستجوی کار به شهرها می‌رفتند، تعدادشان از ۳۰۰۰۰ نفر در دهه ۱۳۱۰ به ۱۳۰۰۰۰ نفر در سال‌های ۵۵ - ۱۳۵۴ رسید. اواخر دهه ۱۳۵۰ جمعیتی در حدود ۳ میلیون مهاجر روستایی در شهرها به سر می‌بردند (فوران ۱۳۷۸: ۲۸۰).

از دیدگاه اکثر صاحب نظران عمده مسائل ایران - از جمله کاتوزیان، فوران، آبراهامیان، هالیدی و... - سطح زندگی اکثریت جمعیت روستایی با اجرای اصلاحات ارضی بهتر نشد و مانند قبل وخیم بود (رهبری ۱۳۸۴: ۲۵۷) کاتوزیان می‌گوید که ۳۸ درصد جمعیت روستا (۶.۶ میلیون نفر) دارای سوء تغذیه بودند. با وجود تأسیس سپاه دانش، تنها ۱۵ درصد روستاییان در سال ۱۳۵۰ از تحصیلات ابتدایی برخوردار بودند (رهبری ۱۳۸۴: ۳۶۲). سیاست سرکوب رژیم علیه طبقات موجود در جامعه تا زمان ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۳۵۶ ادامه داشت. بسیاری از گروهها و طبقات جامعه که با اجرای سیاستها و برنامه‌های شاه مخالف بودند به دنبال فرصت و شرایطی بودند تا بتوانند مخالفت خود را علنی سازند.

د) مقطع ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶

از آنجایی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیاست رژیم در قبال طبقات خصمانه‌تر شد، سیاستهایی که در جامعه اجرا می‌شد بیشتر در خدمت نیازهای کشورهای خارجی و تثبیت قدرت و موقعیت شاه بود. بر همین اساس، موجی از مخالفتها از سوی اقشار و طبقات مختلف جامعه علیه رژیم شروع شد، ولی به دلیل سرکوب، بیشتر این مخالفتها و فعالیتها فاقد سازماندهی و به صورت غیرعلنی بود، تا اینکه در نهایت در سال ۱۳۵۶ با ایجاد فضای باز سیاسی زمینه برای فعالیت سیاسی

فراهم شد. علت آن هم این بود که با روی کار آمدن کارتر و دموکراتها در امریکا، شاه مجبور به باز کردن نسبی فضای سیاسی در کشور شد.

بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شدند. تعداد زندانیان سیاسی آزاد شده بین سالهای ۱۳۵۵ - ۱۳۳۰ جمعاً به ۳۰ نفر می‌رسید. در روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۵، فقط تعداد ۶۶ نفر آزاد شدند. این روند در سال ۱۳۵۶ نیز ادامه یافت و در این سال ۵۶۱ زندانی سیاسی از زندان آزاد شدند (عیوضی ۱۳۸۵: ۱۹۶). علاوه بر آن با باز شدن فضای سیاسی امکان طرح انتقادات نسبت به عملکرد رژیم فراهم شد، دولت شریف امامی سانسور مطبوعات را به طور کلی از میان برداشت و دستور داد مذاکرات مجلس مستقیماً از رادیو پخش شود و محدودیت فعالیت احزاب سیاسی را نیز لغو کرد. او تصور می‌کرد که بر اثر ایجاد آزادیها، مخالفان به گروههای مختلفی تقسیم شده و به جای حمله به رژیم با یکدیگر به مبارزه می‌پردازند (سولیوان ۱۳۵۸: ۱۵۴-۱۵۳).

با توجه به شرایط فراهم شده و همچنین رهبری امام خمینی، طبقات گوناگون جامعه (خصوصاً طبقات متوسط و پایین) در مخالفت با رژیم پهلوی با امام همراه شدند، ضمن اینکه فضای باز سیاسی در تسریع و گسترش حرکتهای مخالف با رژیم نیز مؤثر واقع شد، به گونه‌ای که در نهایت انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

۳) رابطه بین سیاستهای شاه و مخالفت طبقات با رژیم او

در عصر پهلوی دوم، شرایط اجتماعی - سیاسی دولت، در تحولات ساختاری آن تأثیر به سزایی داشته است. شرایط ساختاری نئوپاتریمونیا لیستی (شخصی بودن قدرت سیاسی، سطح پایین نهادمندی سیاسی، انحصار سیاسی، کنترل مشارکت سیاسی، شاه‌مداری و ...) رژیم محمدرضا شاه باعث شد تا از سازماندهی و مشارکت گروهها و طبقات اجتماعی در فعالیتهای سیاسی جلوگیری به عمل آید و طبقات اجتماعی به گونه‌ای خودجوش و تحت تأثیر شرایط اجتماعی تکامل یابند. مشارکت اعضایی که می‌بایست از طریق نهادهای مدنی انجام پذیرد عملاً ناممکن بود و همه گروههای اجتماعی، تحت کنترل و اعمال نظارت حکومت قرار داشتند (عراقی ۱۳۸۷: ۵).

در دوران محمدرضا شاه، دو عامل عمده، روند شکل‌گیری ائتلاف طبقات اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داد: اول، تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت. دوم، شرایط خاص بین‌المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه نوسازی که

موجب برانگیختگی احساس مشارکت جمعی طبقه متوسط جدید در این جوامع گردیده بود. شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرایند طبقه‌سازی، رژیم ایران را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را وادار کرد تا در برخورد با طبقات اجتماعی، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ کند و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام کند. دولت شاه هیچ‌گاه برای نهادینه شدن قدرت و نیل به کمال مطلوب جهت استقرار یک نظام اجتماعی جامع و کامل بین آحاد مردم و تشویق و ترغیب آنها در امر مشارکت، اقدام جدی به عمل نیاورد، بلکه قدرت حکومتی کاملاً مستقل و مجزا از قدرت اجتماعی عمل می‌کرد. ساختار قدرت مبتنی بر تعدد مراکز قدرت نبود و تمرکزگرایی محض بر این ساختار حاکم بود و ورود طبقات و گروه‌های اجتماعی در دستگاه حکومت، مبتنی بر برداشتهای غیر دموکراتیک از مشارکت مردمی و مشروعیت نظام سیاسی بود. قدرت همواره در اختیار گروه کوچکی از جامعه بود و دیگر طبقات نقش چندانی در فعالیتهای سیاسی نداشتند (Bill 1973).

پس از کودتای ۲۸ مرداد که آخرین امیدهای طبقه متوسط جهت تقلیل استبداد از بین رفت و دولت با چهره سرکوب‌گرانه‌تری مجدداً به قدرت بازگشت، شمار زیادی از نویسندگان، شاعران، استادان، وکلا، پزشکان، مهندسان و دانشجویان به مخالفت با رژیم پرداختند. از این دوره سرشت روابط دولت با طبقات اجتماعی دگرگون شد. طبقه متوسط به علت دسترسی به آموزشهای غربی، چه در ایران و چه در خارج از کشور، قویاً جذب مفاهیم سیاسی غرب از قبیل: دموکراسی، آزادی و ناسیونالیسم، و هواخواه اصلاحات ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی و بعضاً طرف‌دار جنگ مسلحانه و اقدامات براندازانه شد (عراقی ۱۳۸۷: ۵).

مسدود بودن مجاری مشارکت سیاسی بر روی طبقه متوسط و اعمال سلطه هرچه بیشتر حکومت از طریق ساواک و حزب رستاخیز بر این طبقه نوپای در حال گسترش ضمن آنکه منجر به نوعی گسست فکری در میان باشندگان قدیمی‌تر این طبقه که دارای فرهنگ سیاسی مشروطه خواه ملی بودند با پیشینه فرهنگ سیاسی‌شان و ایجاد خلأ بزرگ نظری در این طبقه در شرایطی که سالانه پذیرای ورود شمار زیادی از اعضای جوان بود، زمینه‌های لازم را برای مخالفت این طبقه و وقوع تحولات انقلابی سالهای ۵۷-۱۳۵۶ فراهم نمود (کاتم ۱۳۸۳: ۳۲۵).

طبقات پایین، کارگران غیر ماهر، حاشیه نشینان شهری و گروه‌های لمپن و بی طبقه، به تدریج در پی اصلاحات ارضی و از سالهای دهه ۱۳۴۰ به مثابه یکی از تبعات اجتناب ناپذیر مدرنیزاسیون

و توسعه سرمایه‌دارانه پدیدار گردیدند. اعضای این گروه جملگی از مهاجران روستاها و شهرهای کوچک و دورافتاده به شهرهای بزرگ - به ویژه تهران - بودند که به علت فقدان مهارت‌های فنی و حرفه‌ای به مشاغل کاذب می‌پرداختند و از جذب در مناسبات تولیدی و فرهنگی شهرهای در حال توسعه ناتوان بودند. به این ترتیب، این گروه از یک سو دچار گسستی با پیشینه و خاستگاه اجتماعی‌اش گردیده بود و از سوی دیگر ناتوان از جذب در موقعیت نوین خویش بود و به این دلیل همواره دارای انگیزه‌های عینی برای نارضایتی بود (رهبری ۱۳۸۴: ۲۶۰-۲۵۸).

در دوره محمدرضاشاه، سیاست‌های دولت در قبال طبقه بالا، طبقه متوسط سستی، طبقه متوسط جدید و پایین هیچ‌گاه به یک پایگاه اجتماعی مطمئنی برای رژیم تبدیل نشد. بحران طبقات اجتماعی در فرایند طبقه‌سازی از مشخصات جامعه سیاسی دوران محمدرضاشاه به حساب می‌آید؛ به طوری که حتی طبقات وابسته به دولت نیز از حداقل قدرت سیاسی برخوردار بودند و رژیم شاه به طور جدی نتوانسته بود در بین این گروه‌ها پایگاه مطمئنی برای خود دست و پا کند. شاه، اعضای طبقات وابسته درباری را در مقابل یکدیگر قرار داده بود. مدیران رده بالا، طراحان و متخصصین مورد توجه شاه، ضعیف و فاقد قدرت بودند. طبقات متوسط جدید علی‌رغم وابستگی مالی آنها به دولت، از نظر سیاسی رانده شده بودند. بدین ترتیب طبقات مختلف پس از سالها سکوت و انزوا به رهبری امام خمینی به تدریج، پروسه اصلاحات تا انقلاب را سپری کردند و رژیم پهلوی را سرنگون نمودند (عراقی ۱۳۸۷: ۶).

در مجموع می‌توان گفت ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در ربع آخر قرن ۲۰ نیز همچنان دست نخورده باقی مانده بود و در تمام این دوران، تحول در ساختار سیاسی ایجاد نشده و راه مشارکت سیاسی برای قشرها و طبقات اجتماعی به علت فقدان نهادهای مردم‌سالارانه بسته بود (Abrahamian 1982).

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی به عنوان یکی از رخداد‌های مهم ربع پایانی قرن بیستم میلادی، از آغاز تولد تا کنون همواره توجه عالمان اجتماعی و سیاسی را به خود جلب کرده است. از آنجا که یکی از ویژگی‌های بارز انقلاب اسلامی ایران، مشارکت گسترده اقشار و طبقات گوناگون جامعه در آن بود، تحلیل اجتماعی و طبقاتی آن نیز می‌تواند بسیار جذاب و آموزنده باشد. خصوصاً اینکه نکته

مهم در مشارکت گسترده اقشار و طبقات مختلف جامعه ایران آن زمان، اتفاق نظر نسبی میان آنها به منظور تحقق انقلاب و سرنگونی نظام سیاسی حاکم بوده است.

در مقاله حاضر بر این نکته تأکید شده که بین سیاستهای شاه و مخالفت طبقات جامعه با رژیم وی ارتباط بسیار نزدیکی وجود داشته است. محمدرضا شاه با تحکیم پایه‌های قدرت خود پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با توجه به اینکه از حمایت کشورهای خارجی برخوردار بود، احساس بی‌نیازی از حمایت طبقات و گروه‌های موجود در داخل جامعه کرده و امکان هرگونه فعالیت را از طبقات جامعه سلب نمود. شاه که با اتخاذ سیاستها و برنامه‌های گوناگون خود سعی می‌کرد تا به مبارزه با مخالفان و تثبیت پایه‌های قدرت سیاسی خود بپردازد، در عین حال اجرای این برنامه‌ها را برای نوسازی جامعه ضروری می‌دانست.

اگر در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که آن را می‌توان نقطه اوج مخالفت مردم و برخی طبقات جامعه علیه برنامه‌های شاه در آن سالها دانست، بنا به دلایلی رژیم پهلوی موفق شد تا آن نهضت را سرکوب کند، اما ائتلاف گسترده طبقات مختلف جامعه و خصوصاً طبقات متوسط و پایین در سایه رهبری امام خمینی مانع از هرگونه اقدام مؤثر رژیم شد و در نهایت به پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر گردید.

در مجموع، باید اذغان داشت که ساختار طبقاتی و قشریندی اجتماعی ایران همواره، به یاری مجموعه‌ای از روابط اقتدار گرایانه سیاسی و نظامی و با به کارگیری ابزارهای نظامی و کارآمد، روابط اقشار و طبقات را شکل داده و سبب بروز تعارضاتی در روابط بین طبقات و اقشار جامعه با دستگاه حکومتی می‌شد. همین تعارض موجود بین ساختار اجتماعی با ساختار سیاسی حاکم را می‌توان از عوامل تعیین کننده سقوط نظام پادشاهی و رژیم محمد رضا شاه دانست. البته تأکید بر تحلیل طبقاتی انقلاب اسلامی و اتخاذ یک رویکرد جامعه شناسانه در مقاله حاضر به هیچ وجه نبایستی به معنای تقلیل در فهم و تبیین پدیده انقلاب اسلامی در یک عامل تلقی شود. نویسندگان مقاله بر این اعتقادند که انقلاب اسلامی ایران همچون اکثر پدیده‌های سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار در حیات بشری، واجد آن چنان قابلیت است که می‌توان آن را از جنبه و زوایای مختلفی مورد بررسی و مذاقه قرار داد.

منابع

- ادیبی، حسین. (۱۳۵۴) *جامعه‌شناسی سیاسی طبقات اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۲) *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۷)*، تهران: سمت.
- _____ . (۱۳۸۴) *درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران*، تهران: قومس.
- اشرف، احمد و بنو عزیزی. (۱۳۷۲) «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۱۳.
- توکل، محمد. (۱۳۸۸/۳/۹) «بازار سنتی ایران در سه حوزه»،
http://www.meisami.com/oldsite/ch16/46_55htm
- رهبری، مهدی. (۱۳۸۴) *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی*، بابلرس: انتشارات دانشگاه مازندران.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹) *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: ۵۷-۱۳۴۲*، تهران: نشر شعله اندیشه.
- سولیوان، ویلیام و آنتونی پارسونز. (۱۳۵۸) *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمد طلوعی: بی نا، بی جا.
- شیخاوندی، داور. (۱۳۷۴) *جامعه‌شناسی ماکس وبر (جادودزایی از جهان)*، تهران: مرنیدی.
- عراقی، غلامرضا. (۱۳۸۷) «طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در دوره پس از انقلاب اسلامی»،
<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=8710040355>
- عیوضی، محمدرحیم. (۱۳۸۰) *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- _____ . (۱۳۸۵) *جامعه‌شناسی اپوزیسیون در ایران*، تهران: قومس.
- غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۸۷/۴/۹) «طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب»،
<http://www.amouee.net/spip.php?article 63>
- فوران، جان. (۱۳۷۸) *مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتم، ریچارد. (۱۳۸۳) *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر، چاپ سوم.
- کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۷۱) *مصداق و نبرد قدرت*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کدی، نیکی. (۱۳۶۹) *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.
- لازوگ، پیر. (۱۳۶۵) *طبقات اجتماعی*، ترجمه ایرج علی‌آبادی. تهران: کتابخان.
- میلانی، محسن. (۱۳۸۱) *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- هالیدی، فرد. (۱۳۵۸) *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌ا... نیک آیین، تهران: امیرکبیر.
- Abrahamian, Ervand, (1982), *Iran Between Two Revolution*, Princeton Uni. Press.
- Bill, j.A(1973), *Comprative Politics*, London: Un. Press of America.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.